

## مدت: 44 دقیقه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

«الشرط الثالث: مشروعیه الغرض» می فرمایند که ما در اوائل کتاب همان صفحه ی 37 «الفصل الرابع مقومّات الشخص الاعتباری» در آن جا، گفتیم که تحقق شخص اعتباری یکی از مقومّاتش که اولین مقومّ هم ذکر کردیم این است که دارای مصلحتی باشد، یک منفعتی باشد و الا اگر مصلحت و منفعتی نداشته باشد اصلاً داعی عقلائی برای اعتبار انقداح پیدا نمی کند. حالا بحثی که این جا داریم این است که آیا لازم است آن مصلحت و منفعت مشروع باشد از نظر شرعی تا این که شارع امضاء بفرماید؟ چون بعضی از مصالح و منافع هستند اما مشروع نیستند، مثلاً قرآن شریف راجع به خمر فرموده «إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (بقره/219) یعنی پذیرفته که نفع هست و یک فوایدی دارد اما گنااهش بیشتر است. حالا این جا بحث در همین است که این بحثی که این جا مطرح می شود این است که آیا باید مشروع باشد یا نباشد آن غرض؟ در این جا این نکته را هم باید به آن توجه بکنیم که غرض دو اصطلاح دارد یکی عبارت است از آن کار اساسی و اعمال اساسی ای که به خاطر او یک شخص اعتباری اعتبار می شود، مثلاً اگر یک شرکت تجاری اعتباری می شود عمل اساسی شرکت تجاری عبارت است از تجارت و دادوستد و امثال ذلک، این می شود غرض.

معنای دوم غرض عبارت است از آن منفعتی که یا آن مصلحتی که بر این غرض اساسی مترتب می شود که به آن می توانیم بگوییم غرض اقصی. مثلاً وقتی یک شرکت تجاری، شرکت های تجاری در یک کشوری تأسیس می شوند این باعث می شود که آن کشور رونق اقتصادی پیدا کند، پیشرفت اقتصادی پیدا کند و رفاه حال جامعه پیدا بشود در پرتو آن پیشرفت ها، تقویت مثلاً پول ملی بشود، پرستیژش در عالم افزوده بشود و امثال ذلک. این هم اصطلاح دیگری است در باب غرض. علمای حقوق معمولاً یا اقتصاد وقتی می گویند غرض در این جاها گفتند که مقصودشان دومی است، یعنی آن غرض اقصایی که حالا اقصای نهایی هم خود این ها قابل مراتب است ممکن است غرض میانی داشته باشیم قرض اقصی داشته باشیم. در عرض نباشند در طول باشند اغراض، بعضی اغراض در عرض هم هستند، بعضی اغراض در

طول هم هستند. حالا این جا بحثی که ما می‌خواهیم بکنیم در مشروعیت غرض از هردو منظر است یعنی به هردو اصطلاح می‌خواهیم توجه کنیم و ببینیم آیا آن غرض باید مشروع باشد یا نباشد. «الشرط الثالث: مشروعیه الغرض قد مر سابقاً» در صفحه‌ی عرض کردیم 37 فصل چهارم مقومات شخص اعتباری مقوم اول «قد مر سابقاً أنّ أحد مقومات الشخص الاعتباری هو وجود المصلحه أو المنفعة المحدده و المشروعه» یکی از مقومات شخص اعتباری وجود مصلحت و منفعتی است که محدود باشد یعنی حدود و ثغورش معین شده باشد و مشخص شده باشد. «و المشروعه. و قلنا أيضاً أنه علی الرغم من مدخلیه أساس الغرض المشترك فی تحقق الشخص الاعتباری، و لكن فی مدخلیه مشروعیه الغرض فی تحققه تطرح الأنظار الثلاثة التي مرّت قريباً فی طی الشرط الثاني» و آن جا هم گفتیم که علیرغم مدخلیت داشتن اصل و اساس غرضی که مشترک است حالا یعنی عنوان، اصل این که منفعتی باید باشد نمی‌دانم مصلحتی باید باشد، اصل این در تحقق شخص اعتباری این لازم است و الا عرض کردم اگر اصل غرضی نباشد منفعتی نباشد در انسان‌ها علت غائی برای اراده پیدا نمی‌شود تا بیایند تأسیس کنند یک چیزی را. «و لكن فی مدخلیه مشروعیه الغرض فی تحققه تطرح الأنظار الثلاثة التي مرّت قريباً فی طی الشرط الثاني» و لكن در این که آیا مشروعیت غرض اصل این که غرضی باید باشد مصلحت و منفعتی باید باشد این مسلم لکن در مدخلیت مشروع بودن غرض در تحقق آن شخص اعتباری انظار ثلاثه‌ای که قریباً در ضمن شرط ثانی در صفحه‌ی صد و بیست و نه همین کتاب که این پایین که این پایین آدرس داده این ادرس باید در صفحه‌ی قبل باشد این جا باید صد و بیست و نه، گذشت که گفتیم سه نظر وجود داشت آن انظار ثلاثه نسبت به این این جا هم طرح می‌شود. «و ما یدخل فی موضوع بحثنا فی هذا الشرط هو مدخلیه مشروعیه الغرض فی الإمضاء الشرعی لوجود الشخص الاعتباری و نفوذ تصرفاته» و آنچه که داخل می‌شود در موضوع بحث ما در این شرط سوم عبارت است از مدخلیت مشروعیت غرض در امضاء شرعی. ما می‌خواهیم ببینیم آیا این شخص اعتباری از نظر شرعی خودش وجود دارد؟ شارع به او اعتراف دارد به وجودش و آیا تصرفاتی که می‌کند آن تصرفات نافذ است یا نه؟ آن که برای ما مهم است این است دیگر. بنابراین می‌خواهیم بحث کنیم که آیا مشروعیت غرض دخالت دارد در امضاء شرعی برای وجود آن امر اعتباری و هم‌چنین در اصل وجودش و هم‌چنین در نفوذ تصرفاتش بعد از اصل وجودش یا این که نه؟ پس بنابراین آن که این جا بحث می‌کنیم اولاً این نیست که ما لازم داریم منفعت و مصلحتی داشته باشد،

این امر مشترکی است گفتیم از مقومات آن جا گفتیم، آن که این جا می‌خواهیم بحث کنیم این است که حالا بعد از این که آن منفعت و مصلحت هست و وجود دارد باید یک غرض مشروعی هم بر او مترتب بشود تا این که شارع آن شخص اعتباری را قبول کند و تصرفاتش را نافذ قرار بدهد أم لا؟ «و قبل الخوض فی البحث، ینبغی القول إنه ربما یُقصد من الغرض فی الشخص الاعتباری عند الکلام عنه عمله الأساسی الذی أنشئ من أجل القیام به» خب قبل از این که وارد بحث بشویم که آیا این دخالت دارد یا نه سزاوار است سخن درباره‌ی این که «ربما یُقصد من الغرض» گاهی قصد می‌شود از غرض در شخص اعتباری، یعنی این عنوان غرض «فی الشخص الاعتباری» که گفته می‌شود «عند الکلام عنه» وقتی سخن از غرض گفته می‌شود مراد از غرض چی هست؟ «عمله الأساسی» آن عمل اساسی و اصلی‌ای که «أنشئ من أجل القیام به» که انشاء شده و اعتبار شده آن شخص اعتباری برای قیام به آن عمل اساسی. مثلاً مثل چی؟ «کالمساعدات فی الجمعیات الخیریة» مثل مساعده نمودن‌ها و کمک‌هایی که در جمعیت‌های خیریه مورد نظر هست. اصلاً جمعیت خیریه را برای چی می‌آیند تشکیل می‌دهند؟ کار اساسی‌اش چی هست جمعیت خیریه؟ برای این است که دست بینوایان را بگیرد، نیازمندان را بگیرد، مساعدت بکند به آن‌ها، به آن‌ها کمک بکند، این می‌شود عمل اساسی. حالا ممکن است یک وقت کارهای دیگر جانبی هم داشته باشد اما آن عمل اساسی نیست آن عمل‌های جانبی است. «و الربح فی الشركات التجاریة» و مثل دست یافتن به سود و فایده است در شرکت‌های تجاری. خب عمل اساسی یک شرکت تجاری چی هست؟ سود است «و الإقراض و ما یشبهه فی البنوک» و مثل قرض دادن و هر چیزی شبیه قرض دادن باشد در بنوک مثل تسهیلات مختلفی که می‌دهند ال‌سی‌ها و امثال ذلک. «و ربما یُقصد بالغرض» خب این یک اصطلاح «و ربما یُقصد بالغرض الغایة التي تترتب علی عمل الشخص الاعتباری» آن غایت و آن هدف حالا نهایی نهایی یا میانی‌ای که مترتب می‌شود بر شخص اعتباری «کصححة المجتمع فی المثال الأول» خب برای چی می‌آیند خیریه‌ها را تشکیل می‌دهند؟ غرض‌شان چی هست؟ مساعدت و کمک به بینوایان و مستمندان است، خب از این غرض‌شان چی هست؟ غرض‌شان این است که جامعه سالم بشود، جامعه از مشکلات اجتماعی مستخلص بشود. «کصححة المجتمع فی المثال الاول و زیاده الثروة فی المثال الثانی» یا خب عمل اصلی گفتیم یک شرکت تجاری سودبری است، خب سود ببرند که چی بشود؟ زیاده‌ی ثروت است در مثال دوم، این می‌شود غرض اقصی و آن غایتی که مترتب بر عمل اولی هست که عرض

کردم خود این دومی که این «زیاده الثروة فی المثال الثانی» این غرض میانی است درحقیقت؛ خب حالا زیادی ثروت بشود که چی؟ باز بر این هم یک غرضی ممکن است مترتب باشد. «و تیسیر و مساعده الناس فی المثال الثالث.» آن اغراض و ما یشبهه که عمل اساسی بانک بود حالا بر این چی مترتب می شود؟ آسان سازی و تسهیل و مساعدت نمودن با مردم در مثال سوم. خب این هم به خدمت شما عرض شود که معنای دوم غرض. پس معنای اول غرض شد آن عمل اساسی ای که آن شخص اعتباری برای او انشاء شده، این اصطلاح اول. اصطلاح دوم عبارت است از آن آثار و آن غایاتی که مترتب بر آن عمل اساسی می شود و بر آن شرکت می شود، حالا که آن غایات خودش در طول هم ممکن است باشد بعضی هایش میانی باشد بعضی هایش اقصی باشد. «و یظهر من کلمات القانونیین أن المراد من الغرض الذی هو أحد مقومات الشخص الاعتباری هو الغرض بالمعنی الثانی» که همان غایات باشد «و کیف ما کان» حالا حرف آن ها درست باشد یا نه، یا این برداشت ما از کلام آن ها درست باشد یا نه یا همه ی آن ها بر این مطلب اتفاق داشته باشند یا مختلف باشند «فإننا سنتناول البحث علی کلا المعنیین فیما يتصل بشرطیة الغرض.» ما بحث می کنیم بر اساس هردو معنا در آن مطلبی که ارتباط پیدا می کند به شرطیت غرض که آیا حالا به جهات دیگرش کار نداریم، به جهت شرطیت آن کار داریم که آیا هردو این ها شرط هستند یا شرط نیستند؟ پس آن چه که اخذ می کنیم و مورد کلام قرار می دهیم هردو هست. این جا تناول به معای لغوی اش به معنای این است که انسان چیزی را بردارد بخورد، حالا دیگر استعاره شده این در امور علمی و این ها هم وقتی چیزی را مورد بحث قرار می دهند می گویند تناول کردند. خب «أما مدخلیة الغرض بالمعنی الأول» که همان عمل اساسی باشد این درحقیقت بازگشت آن به چی هست؟ به آن شرط دومی است که گذشت چیز جدیدی نیست دیگر، همان شرطی است که گذشت، یعنی گفتیم باید آن عمل مشروع باشد مشروعیة العمل گفتیم، خب مشروعیة العمل قدر مسلمش همان عمل اساسی ای است که آن شرکت را به خاطر آن دارند تشکیل می دهند دیگر. بنابراین ادله اش و حرف هایش همانی است که قریباً گذشت. «أما مدخلیة الغرض بالمعنی الاول» که آن عمل اساسی باشد خب مدخلیت غرض در امضاء نفس شخص اعتباری «ففی الواقع هذا رجوع إلی البحث السابق الذی طرحناه» در ذیل شرط گذشته «حیث اختلفت نتیجة بحسب المبانی المتعددة للاعتراف بالشخص الاعتباری» همان بحث های آن جا این جا هم می آید که عده ای گفتند اگر مشروع نبود، یک نظر این بود که اگر مشروع نباشد اصلاً

عقلاء اعتراف نمی‌کنند یا اصلاً ممکن نیست اعتراف کنند. نظر ثانی‌ای وجود داشت که نه نسبت به در نظر ثانی به خدمت شما عرض شود که این جور گفته شد که اصل شخص اعتباریه نافذ است یعنی وجودش را قبول می‌کنند اما آن کارهای خلافش را می‌گویند درست نیست. نظر سوم هم این بود که اگر آن مشروع نبودن یک امری باشد همه‌ی عقلاء قبول دارند آن‌جا اصلاً بله قبول نمی‌کنند، اما آن‌جایی که نه یک عده قبول می‌کنند یک عده قبول نمی‌کنند آن‌جا اصل تحقق را قبول دارند منتها در آن عمل اختلاف دارند، آن‌ها می‌گویند بله ما قبول داریم شخص اعتباری وجود دارد ولی این تصرفاتش نافذ است آن‌ها می‌گویند تصرفاتش نافذ نیست. این چیزی بود که در همین صفحه‌ی گذشته صفحه‌ی 130 گذشت، صفحه‌ی 129 و 130 گذشت و این آدرسی که این پایین دادند این باید این‌جا اصلاً جای چیزش همین‌جا بود که «هذا رجوع من البحث السابق الذی طرحناه فی ذیل الشرط الثالث» باید شماره این‌جا بخورد و صفحه هم همان صفحه‌ی 129 صفحه‌ی 130 هست.

خب «و ما تناوله الآن هو علی أساس القول بامضاء وجوده هل یمضی الشارع الاعمال الجانبيه المشروعه التي يقوم بها أو لا» حالا چیزی که این‌جا می‌خواهیم بحث بکنیم در ذیل این بحث این است که خب حالا یک عمل اساسی‌ای آمد گفتیم مثلاً مشروع نبود ولی مثلاً یک شرکتی درست شده برای خمر، اصلش این است که مثلاً عمل اساسی‌اش خمرسازی است شراب‌سازی؛ ولی در کنار این گاهی یک کارهای جانبی هم انجام می‌دهد. مثلاً می‌آید چکار می‌کند؟ مثلاً فرض کنید یک سرمی را می‌سازد یا مثلاً یک چیز ضد عفونی را درست می‌کند چون با همین‌ها ارتباط دارند این موادش و این‌ها، آیا این کارهای جانبی که حلال هست این‌ها چطور است؟ این‌ها شارع قبول دارد این تصرفات را یا نه؟ ابتداءً به نظر ممکن است بیاید آره این چه فرقی می‌کند با یک آدم طبیعی؟ یک آدم طبیعی که کار خلاف می‌کند معمولاً کارهای خلاف است اگر یک کار درستی کرد آن کار درستش چی هست؟ خب نافذ است دیگر. یک کسی مثلاً کار معمولش این است که سرقت می‌کند، دزدی می‌کند، غصب می‌کند، مردم‌آزاری می‌کند، کار غالبش این است. یک کارهای درستی هم در کنارش انجام می‌دهد. خب آن کارهای درستش درست است دیگر. حالا آن‌ها چی ... می‌گوییم شخص اعتباری هم همین‌جور است. درست است آن کار اصلی و غرض اصلی‌اش یک کار نامشروعی است اما اگر یک کار درستی هم انجام داد خب بگوییم اشکال ندارد. جواب این است که این مقایسه نادرست است. چون در شخص اعتباری، در شخص

حقیقی او آزاد است، اراده دارد، آن کار را با اراده خودش انجام می‌دهد، این کار را با اراده خودش انجام می‌دهد. اما در شخص اعتباری، خود شخص اعتباری که احساس ندارد، اراده ندارد، ممثّلش باید آن کار را بکند، نماینده‌اش باید آن کار را بکند. آن مدیرعامل باید این کار را بکند. مدیرعامل این جایش را باید دقت کنید. مدیرعامل آزاد نیست. مدیرعامل براساس اساسنامه باید کار بکند. آنجا شخص طبیعی خودش اختیار دارد، اراده دارد، انتخاب می‌کند. اینجا مدیرعامل درست است مدیرعامل آدم است، شخص طبیعی است اما اختیار کامل ندارد. او باید طبق اساسنامه کار کند. خوب حالا اگر توی اساسنامه این کار را به او اجازه دادند خیلی خوب! اما اگر نه، اساسنامه فقط آن کار حرام را گفته، آن کار غیرمشروع را گفته. درست است این کار کار حلالی است ولی این حق ندارد این کار را انجام بدهد. این اجازه به او داده نشده. پس بنابراین سر زدن این عمل برای او جایز نیست. مثل این که شما مثلاً یک نفر را استخدام کردید که مثلاً گچ کاری کند. حالا این بیاید به جای گچ کاری کردن، همان روزی که او را استخدام کردید گچ کاری کند مثلاً لوله‌ها را وصل کند، کارهای دیگر را انجام بدهد. این لوله وصل کردن هم کار خوبی است ولی این حق ندارد این کار را انجام بدهد. این برای آن کار استخدام شده، اجرت برای آن کار دارند به او می‌دهند. به این کار ربط ندارد. این جا هم همین جور است. آن مدیرعامل بیاید آن کار اصلی را بیاید یک کار دیگری انجام بدهد که این کار در اساسنامه‌اش ذکر نشده، خوب فایده‌ای ندارد. پس این جا را نباید قیاس بکنیم به آن مورد. می‌فرماید که «وما نتاوله الآن هو علی أساس القول بامضاء وجوده»، بنابراین که قائل بشویم به این که شارع وجود آن شخص اعتباری را امضاء فرموده و اعتراف به او فرموده و او را قبول فرموده، آیا امضاء می‌نماید شارع اعمال جانبیه‌ی مشروعه‌ای را که «يقوم بها» او، قیام می‌کند آن شخص اعتباری به آن اعمال جانبی یا نه؟ «یتراءى فی أول النظر أنه لا مانع من الحكم بصحة العمل المشروع ونفوذ»، جلوه می‌کند و خودنمایی می‌کند در اول فکر و نظر انسان این است که مانعی از حکم به صحت عمل مشروع و نفوذ آن عمل مشروع نیست. چون مشروع است دیگه؛ چه عیب ندارد؟ «كما فی شخص طبیعی بعض أعماله مشروعة، وبعضها الآخر غیر مشروع»، همان طور که در شخص طبیعی که بعضی اعمالش مشروع است بعضی اعمالش غیرمشروع است آنجا چه کار می‌کنی؟ «فیحکم بصحة أعماله المشروعة، وعدم الصحة فی اللامشروعة». خوب این جا هم می‌گوییم بابا این شخص اعتباری کارهای مشروعش درست و نافذ، کارهای غیرمشروعش غیرنافذ. «لکن مقتضى التأمل فیما مرّ یقودنا إلى القول».

اما مقتضای تأمل و تفکر در آن مطالبی که قبلاً گذشت ما را رهنمایی می‌کند و می‌کشاند به این سخن که این‌جور بگوییم. «أنه لا یقاس الشخص الاعتباری بالشخص الطبيعي» در خصوص این مسئله. چرا؟ «لأن الشخص الطبيعي یستقل بالإرادة فی تدبیر حیاته واستمرار حیاته»، چون شخص طبیعی استقلال دارد. اراده، خودش اراده مستقل دارد. اراده‌اش تابع اراده دیگران نیست. خودش اراده می‌کند در تدبیر نمودن زندگی‌اش و استمرار بخشیدن به زندگی‌اش. یعنی «كلما أُراده وقام به وکان مشروعاً یُحکم بصحته»، هر چیزی را که اراده بکند و قیام به او بکند و او مشروع باشد ما حکم به صحتش می‌کنیم. به‌خاطر این‌که خودش اراده کرده، خودش انتخاب کرده، عمل خودش است. به‌خلاف ... این‌ای هم این‌جا به‌جایش، اگر به جای‌ای فلذا بود بهتر بود. «فلذا کَلِّما، و منها کَلِّما بخلاف الشخص الاعتباری التابع فی تدبیر حیاته واستمرارها لما سُجِّلَ فی النظام الأساسي لمُنشئیه»؛ اما به‌خلاف شخص اعتباری که آن شخص اعتباری تابع و پیرو است در تدبیر حیات خودش و استمرار بخشیدن به حیات خودش با چی؟ تابع چیه؟ به آن چیزی که تسجیل شده و تثبیت شده و نگاشته و تدوین شده در نظام اساسی بر انشاء کنندگان و اعتبار کنندگان او. یعنی اساسنامه‌اش. نظام اساسی یعنی آن اساسنامه‌اش. «لأنه وفقاً لما مرّ فی بحث تحلیل وجود الشخص الاعتباری» چون همان‌طوری که گذشت وفقاً در آن چیزی که ما تحلیل کردیم وجود شخص اعتباری را در صفحه 29 و خصوصیات شخص اعتباری را آن‌جا بیان کردیم لأن آن شخص اعتباری «لا یملک وعیاً وحساً»، وعی یعنی شعور. مالک شعور و حسّ نیست. «وهو موجودٌ اعتباریٌ تصرفاته وأهدافه تحصل فقط بواسطة الشخص الطبيعي» که موکول گردیده شده است «بواسطة الشخص الطبيعي الموكولة إلى ما عبّرنا عنه بـ «الممثل»، كالمدير فی الشركة»، که ما تعبیر می‌کنیم از آن شخص طبیعی که موکول گردیده شده است امور به او، به ممثل مانند مدیر در شرکت. «والممثل لیس حراً فی تصرفاته أيضاً»، این ممثل، این نماینده آزاد نیست در تصرفاتش. «بل بالمقدار الذي نصّ علیه النظام الأساسي للمُنشئین» بلکه آن‌مقداری که تصریح به او شده و تصریح به او نموده است اساسنامه‌ای که برای منشئین هست. منشئین آن اساسنامه‌ای که قرار دادند؛ این به آن مقدار می‌تواند. بله، «بل بالمقدار الذي نصّ علیه النظام الأساسي للمُنشئین حول حدود صلاحيات الممثل»، آن‌مقداری که در اطراف حدود صلاحيات ممثل بیان کردند آن‌مقدار آزادی عمل دارد نه مازاد بر او. «فلا رخصة لديه فی التصرف خارج دائرة تلك الصلاحيات المقررة» پس بنابراین رخصت و اجازه‌ای نیست برای آن ممثل در تصرف نمودن

خارج از دایره آن صلاحیاتی که مقرر گردیده شده برای او. بنابراین این تفاوت کرد با شخص طبیعی و حقیقی. «بناءً علی هذا» بنا بر این دقت و تأملی که کردیم که تفاوت است بین شخص اعتباری و شخص حقیقی و شخص اعتباری وعی ندارد و کارهایش به واسطه ممثل و نماینده اش انجام می شود. و نماینده هم مطلق العنان نیست، آزاد نیست. در حدودی که اساسنامه برای او از طرف منشئین تعیین شده می تواند کار کند، براساس این باید این تفصیل را در مقام بدهیم. «بناءً علی هذا ینبغی القول بالتفصیل فی هذا المقام؛ وکما یلی»: و آن تفصیل هم آن جوری است که بعد از این واقع می شود. «إذا کان العمل المشروع الصادر عن الشخص الاعتباری ضمن الإطار والحدود التي یمنحها المنشؤون» (المنشئین غلط است). فاعل یمنحها است. «یمنحها المنشؤون للممثل له» للممثل له یعنی للممثل برای آن شخص اعتباری. «فیحکم بصحة العمل المشروع». اگر این عمل مشروعی که صادر می شود از شخص اعتباری، در ضمن آن دایره و حدودی باشد که عطا نموده اند؛ آن حدود و دایره را منشؤون به ممثل آن شخص اعتباری، اگر عمل در این دایره باشد «فیحکم بصحة العمل المشروع» مثلاً همان مثالی را که زدیم. یک شرکتی را آمدند درست کردند که عمل اساسی آن خمر است ولی گفتند، توی اساسنامه گفتند اگر یک وقتی یک جایی از شما خواستند سرم بسازید اشکال ندارد. یک جایی از شما خواستند یک ماده ضد عفونی مثلاً بسازید اشکال ندارد. حالا هم این براساس همان یک تقاضایی برایش آمده، براساس آن اقدام کرده. این می گوئیم درست است. «لأنه لا مانع من صحتها» چون این جا مانعی از صحت نیست دیگه، چون عمل که مشروع است. اساسنامه هم که به او اجازه داده، این خارج از آن وظائفش نیست. «ولا فرق» حالا در این صورت هم فرقی نیست که از اول توی اساسنامه این آمده باشد یا نه، در گذر زمان کم کم توی اساسنامه وارد شده باشد و این ها. بالآخره توی اساسنامه بیاید. اساسنامه فرقی نمی کند که در مقام حدوث این چیزها در آن باشد یا کم کم. این قدر اساسنامه ها الان برای شورای نگهبان فرستاده می شود که مثلاً سال 70 بوده، حالا در اثر گذر زمان یک چیزهایی اضافه می کنند، توی اساسنامه یک تغییراتی می دهند، یک چیزهایی اضافه می کنند. خب این ها هم همین جور است دیگه، اشکالی ندارد. می فرمایند که «لأنه لا مانع من صحتها و لا فرق حیثین» یعنی در این هنگام که آن عمل صادر ضمن آن حدود و دایره ای است که برایش تعیین شده است. «بین أن تكون الحدود المعینة واسعة منذ بدء الإنشاء»، آن حدود معینه گسترده باشد از ابتداء انشاء آن امر اعتباری «وکان غرض تأسيس الشخص الاعتباری یشمل الأعمال المشروعه وغیرها»، و



غرض تأسیس از شخص اعتباری شامل می‌شده است از آن اول هم اعمال مشروعه را و هم غیرمشروعه را. «تأسیس شرکة لانتاج الخمر والخل»، مثل این که اصلاً از اول آمدند تأسیس کردند یک شرکتی را برای این که به دست بیاورد خمر و سرکه. خب سرکه‌اش که اشکال ندارد. خلش اشکال دارد، خمرش اشکال دارد. «وبین أن تكون تصرفات الشخص الاعتباری قد غيّرت أغراضها» یا این که یا «قد غيّرت أغراضها وتوسعت یا توسعت حدودها بمرور الزمان». یا این که آن شخص اعتباری تغییر پیدا کرده باشد اغراضش. قبلاً برای خمر بوده، حالا برای خل کردند. «و توسعت حدودها بمرور الزمان» و حدود اغراضش هم به واسطه گذشت زمان توسعه و گسترش پیدا کرده باشد. «وإذا كان العمل المشروع الصادر من الشخص الاعتباری خارجاً عن الإطار المحدد فی النظام الأساسی للمنشئین»، اما اگر این عمل مشروعی که صادر می‌شود از شخص اعتباری به واسطه ممثلش، این خارج باشد از دایره‌ای که تعیین شده در اساسنامه‌ای که منشئین آن اساسنامه را تهیه کردند و تدوین کردند. در این صورت علی‌رغم این که این عمل فی نفسه مشروع است «فلا يحکم بصحة العمل المشروع»، چرا؟ «كما لو كان الغرض» مثل این که غرض از تأسیس شخص اعتباری قیام به عمل محرم فقط بوده. که مثلاً فقط خمر بسازد. این بوده. «وأصرّ المؤسسون علی البقاء علی هذا الغرض»؛ مؤسسون هم می‌گویند نه، ما تغییر نمی‌خواهیم بدهیم. غرض همان است. «لأنّ الشیء» خب این جا در این صورت که ... پس اساسنامه تغییر نکرده چون آن‌ها اصرار کردند، اصرار دارند بر همان امر محرم. حالا این آقای مدیرعامل، این ممثل آمده این عمل که ذاتاً مشروع است دارد انجام می‌دهد. این مشروع نمی‌شود. چرا؟ چون این استخدام شده که طبق آن کار کند. مثل او کار که بکند حرام است البته، مزدی که برای آن کار می‌گیرد حرام است. چون آن کار نفسش حرام است. این کار هم اجازه ندارد. مثل چی می‌ماند؟ مثل این که یک کسی یک کسی را استخدام می‌کند می‌گوید برو فلانی را بکش. این نمی‌رود فلانی را بکشد اما فرش خانه‌اش را برمی‌دارد می‌فروشد. می‌توانیم بگوییم این فرض خانه‌اش را که فروخته درست است؟ خب فضولی است دیگه. نسبت به این که تو اجازه نداشتی که این کار را بکنی. چرا باطل است؟ حکم نمی‌شود به صحت این عمل؟ می‌فرمایند که «لأنّ الشیء المأذون للممثل القیام به فاقد للمشروعیة شرعاً»، چون آن چیزی که إذن داده شده برای ممثل، قیام نمودن به او که خمر ساختن باشد، آن که فاقد مشروعیت است شرعاً. «والشیء غیر المأذون له القیام به لیس له صلاحیة القیام به أصلاً». آن شیء‌ای هم که إذن داده نشده به او در اساسنامه،

قیام نمودن به او، این هم برای او صلاحیت قیام به او نیست اصلاً. پس نمی‌توانیم بگوییم این عمل مشروع است. این عمل، اگر آن عمل است که آن اصلاً ذاتاً مشروع نیست درست است. اگر این عمل است این هم نمی‌توانیم بگوییم. خوب پس این راجع به چی شد؟ این راجع به آن غرض به معنای اول بود. غرض به معنای اول که آن عمل اساسی‌ای بود که آن شخص اعتباری اصلاً برای تحقق او انشاء شده و اعتبار شده. که گفتیم نسبت به او همان آراء ثلاثه است. یک بحثی در ذیل آن عنوان کردیم و آن این بود که حالا غیر از آن عمل اساسی اگر این شخص اعتباری بیاید یک کار دیگری را انجام بدهد که آن کار مشروع است. غیر آن کار اساسی و عمل اساسی. این کار چه طور است؟ این هم تفصیل دادیم. گفتیم که اگر توی اساسنامه آمده باشد ولو امر اساسی نیست اما اگر توی اساسنامه آمده باشد، إذن داده باشند، اشکالی ندارد. «یحکم بصحته»، اما اگر نیامده باشد توی اساسنامه، باطل است.

خب گفتیم غرض دو اصطلاح دارد. یک اصطلاح آن عبارت بود از آن عمل اساسی، اصطلاح دوم عبارت بود از آن فوائد، نتایجی که میانی یا اقصایی که مترتب بر این شرکت می‌شود. حالا او هم باید مشروع باشد تا شارع اعتراف کند به صحت آن؟ یا این که نه؟ مثلاً ببینید؛ فرض کنید ممکن است یک معاملاتی آن غرض اولی‌اش یعنی غرض اساسی از او چی باشد؟ ممکن است مشروع باشد، ولی آن اثر نهایی که بر آن مترتب می‌شود آن ممکن است غرض فاسدی باشد، نادرست باشد. مثلاً به افراد گفته می‌شود آقا، شما پول‌های‌تان را بروید مثلاً سکه بخرید. خوب هر کسی می‌رود یک سکه‌ای می‌خرد، بر این سکه خریدن یک اثر خوبی مترتب می‌شود و آن این است که پولش را از تنزل قیمت و کاهش قیمت و این‌ها حفظ می‌شود. این اغراض موردی موردی موردی، این‌ها چیه؟ این‌ها اشکالی بر آن نیست. این غرض خوبی است، آن غرض عاقلانه‌ای است، غرض درستی است، غرض درستی نیست. اما کسی که این تشویق را می‌کند یک غرض نهایی دارد. می‌گوید همه بروند این کار را بکنند تا چی بشود؟ تا عرضه و تقاضا، این توازنش به هم بخورد. افزایش قیمت در کشور پیدا بشود و تورم ایجاد بشود. این‌جا آن غرض اقصی؟؟ با غرض موردی تفاوت می‌کند. غرض موردی به موردی این است که این آقا سود بکند و اموالش کاهش قیمت پیدا نکند، حفظ بشود. این مورد، این مورد. اما وقتی می‌گوید همه بروید این کار را بکنید، تشویق می‌کند مثلاً فرض کنید یک سامانه‌ای، یک سایتی، یک نمی‌دانم گروهی، مردم بروید این کار را بکنید، مردم بروید این کار را بکنید، تشویق می‌کند؛ آن اثر نهایی که بر این

بار می‌شود این است که یک کشور اقتصادش دگرگون می‌شود و مشکلاتی پیدا می‌شود. «وَأما مدخلیه الغرض بالمعنی الثانی» که آن چی بود؟ آن عبارت بود «الغایه التي تترتب علی عمل الشخص الاعتباری». آیا اما مدخلیت غرض به معنای ثانی در امضاء شرعی برای شخص اعتباری و هم‌چنین برای تصرفات آن شخص اعتباری «بحیث لو كانت الغایه من عمله غیر مشروعاً، فلا یَمْضی ذلک الشخص ولا تصرفاته»، به‌جوری که اگر غایت از عمل آن شخص اعتباری مشروع نباشد یعنی آن عمل نهایی، آن غایت نهایی. بگوییم این اعتراف شارع و تنفیذ شارع مشروط است به‌جوری که اگر غایت از عمل آن شخص اعتباری مشروع نباشد «فلا یَمْضی ذلک الشخص الاعتباری» اصلاً شارع نه آن شخص اعتباری را امضاء می‌فرماید و نه تصرفاتش را. «كما فی شركة أسست للتجارة بالمخدرات وإفساد أفراد المجتمع»، مانند شرکتی که تأسیس شده برای تجارت با مواد مخدر و افساد افراد جامعه. یا شرکتی که اُنشئت لشرء العنب بهدف صناعة الخمر؛ شرکتی تأسیس شده برای این که از تاکستان‌ها برود انگورها را بخرد، خب آن تازه می‌رود انگورها را می‌خرد، این که عیب ندارد که تازه تضمین هم می‌کند. این بنده‌ی خدایی که این تاکستان را دارد، انگور دارد، او انگور دارد، او انگور دارد، یک مشتری ... پولش هم نقد به آن‌ها می‌دهد. اما هدف چیه؟ هدف این است که این‌ها خریده بشود، بعد این‌ها تبدیل به خمر بشود. «بهدف صناعة الخمر ففی هذا الفرض الثانی تطرح جهتان للبحث» ان شاءالله للغد. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان